

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: جان پرکینز  
برگردانندگان: مهرداد (خلیل) شهابی - میر محمود نبوی  
بازخوانی، تصحیح و ارسال: حمید محوی  
۱۴ می ۲۰۱۳

## اعترافات جنایتکار اقتصادی

(افشای هائی در باب ترندهای ایالات متحده آمریکا در اقتصاد جهانی)

۱۰



John Perkins

فصل ۱۵

### پولشونی عربستان سعودی

در سال ۱۹۷۴، یک دیپلمات سعودی عکس‌هایی از ریاض - پایتخت سعودی - را به من نشان داد. در بین این عکس‌ها، تصویری از یک گله بز وجود داشت که در میان انبوهی از آشغال در خارج از یک ساختمان دولتی می‌چریدند. وقتی درباره این عکس از دیپلمات توضیح خواستم، پاسخ مرا متعجب کرد؛ می‌گفت این شیوه اصلی برای حذف آشغال‌های شهر است.

«هیچ سعودی که برای خودش ارزش قائل است دست به زباله نمی‌زند. به همین شکل، زباله‌ها را به جانوران می‌سپاریم.»

برای من باورکردنی نبود: بز در پایتخت بزرگترین پادشاهی نفتی دنیا!  
در آن زمان، جزء گروهی بودم که برای حل بحران نفتی کار می‌کرد. مشاهده آن بزها به من نشان داد که در چه

جهتی باید راه حل را جست و جو کرد، با توجه به این واقعیت تاریخی که این کشور طی سه قرن اخیر تحولات مختصری به خود دیده است. با توجه به الگوی توسعه آن کشور در سه قرن گذشته، آن بزها مرا به سوی راه‌حلی ممکن هدایت کردند.

تاریخ عربستان سعودی پر از خشونت و تعصب است. در قرن هجدهم، محمدبن سعود - يك جنگجوی محلی - به نیروهای بنیادگرای فوق‌العاده محافظه‌کار وهابی پیوست و متحدان وهابی او بخش عمده شبه‌جزیره عربستان، از جمله شهرهای مقدس مکه و مدینه را، فتح کردند.

جامعه سعودی بازتابی از آرمان‌های پایه‌گذاران متحجر آن کشور بود، که تفسیر خشکی از قرآن در آنجا اجراء می‌شد. پولیس مذهبی بر ادای فرایض پنج‌گانه نماز روزانه نظارت کامل داشت. زنان ملزم بودند که خود را از فرق سر تا نوک پا بپوشانند. مجازات افراد تبهکار بسیار شدید، و اعدام و سنگسار در ملأ عام خیلی متداول بود. در اولین سفرم به ریاض، راننده‌ام گفت که می‌توانم دوربین، کیف‌دستی، حتی کیف پولم را در معرض دید در اتومبیل بگذارم، بی آنکه نیازی به قفل کردن در اتومبیل باشد. اتومبیل در پارکینگ نزدیک بازار پارک شده بود. از حیرت داشتم شاخ درمی‌آوردم.

او گفت: «کسی اینجا به فکر دزدی نیست. دستان دزد را قطع می‌کنند.»

بعداً، در همان روز، از من سؤال کرد آیا مایلم که میدان اعدام و مراسم گردن زدن را ببینم. تبعیت وهابی‌ها از خشک‌مقدسی افراطی خیابان‌های شهر را از دزدها پاک کرده بود. کسی که از قوانین سرپیچی می‌کرد به شدیدترین مجازات بدنی محکوم می‌شد. دعوت راننده‌ام را رد کردم.

طرز تلقی سعودی از مذهب، به‌عنوان عنصری مهم در سیاست و اقتصاد، در تحریم نفتی علیه غرب نقش مهمی ایفاء کرد. در روز ششم اکتوبر ۱۹۷۳ (روز کیپور - مقدس‌ترین تعطیلات کلیمی‌ها)، سوریه و مصر هم زمان به اسرائیل حمله کردند. این آغاز جنگ کیپور بود - چهارمین و مخرب‌ترین جنگ اعراب و اسرائیل که موجب وخیم‌ترین نتایج بین‌المللی شد. سادات، رئیس‌جمهور مصر، ملک فیصل پادشاه سعودی را تحت فشار قرار داده بود تا علیه تبنای امریکا با اسرائیل، به اقدامات تلافی‌جویانه دست بزند و به‌قول سادات از «سلاح نفت» استفاده کند. در شانزدهم اکتوبر، ایران و پنج امیر نشین حوزه خلیج فارس<sup>۱</sup>، از جمله عربستان سعودی، قیمت نفت را هفتاد درصد افزایش دادند.

در اجلاسی در کویت، وزرای نفت عرب گزینه‌های دیگر را هم مورد بررسی قرار دادند. نماینده عراق با حرارت تمام پیشنهاد کرده بود که ایالات متحده امریکا را مستقیماً هدف قرار دهند. وی از سایر اعضای هیأت خواست تا تمام سرمایه تجاری امریکا در دنیای عرب را ملی اعلام کنند و تحریم کامل نفتی را علیه ایالات متحده امریکا و کشورهای دوست اسرائیل برقرار سازند و حتی تمام سپرده‌های پولی اعراب را از حساب‌های بانکی امریکا بیرون بکشند. وی استدلال می‌کرد که میزان موجودی حساب‌های بانکی اعراب قابل توجه است و اگر از امریکا بیرون کشیده شود، سراسیمگی و وحشتی به‌مراتب بیشتر از سال ۱۹۲۹ به وجود خواهد آورد.

سایر وزرای عرب به چنین اقدام‌های تندی روی خوش نشان ندادند، اما در هفدهم اکتوبر تصمیم به اعمال تحریم محدود گرفتند. بر اساس آن، اعراب تا زمان تحقق اهداف سیاسی خود، ماهیانه پنج درصد از تولید نفت خود را کاهش می‌دادند؛ همچنین توافق کردند، به‌خاطر طرفداری ایالات متحده امریکا از اسرائیل، بیشترین میزان تحریم علیه

<sup>۱</sup>. نویسنده در متن کتاب به اشتباه واژه خلیج عربی را به کار برده است.  
- م .

امریکا اعمال شود. تئى چند از حاضران در جلسه اعلام داشتند كه به‌جای پنج درصد، ده درصد از تولید نفت خود را تقلیل خواهند داد.

در نوزدهم اکتوبر، رئیس جمهور نیکسون (لایحه) درخواست كمك ۲/۲ میلیارد دلاری به اسرائیل را تسلیم كنگره كرد. روز بعد، عربستان سعودی و سایر تولیدكنندگان عرب حمل هرگونه نفت به ایالات متحده امریکا را ممنوع اعلام كردند. (۱)

تحریم نفتی در هجدهم مارچ ۱۹۷۴ پایان یافت - مدت زمان آن کوتاه ولی اثراتش بسیار عظیم بود. بهای فروش هر بشكه نفت سعودی از يك دالر و سی و نه سنت در اول ژانویه ۱۹۷۰ به هشت دالر و سی و دو سنت در اول جنوری ۱۹۷۴ صعود كرد. (۲) سیاستمداران و جانشین های بعدی آنها درس‌های آموزنده سال‌های اولیه ۱۹۷۰ را هرگز فراموش نخواهند كرد. همان‌طور كه در صفحات بعد خواهیم دید، درس گرفتن از رنج و عذاب این چندماه تحریم باعث شد كه «ابشركت‌سالاری»، در درازمدت، تقویت شود و سه ركن اصلی آن - بنگاه‌های تجاری بزرگ، بانك‌های بین‌المللی و دولت - پیوند و انسجام بی‌سابقه و پایداری پیدا كنند.

تحریم نفتی همچنین باعث شد تا تغییرات عمده‌ای در روی كرد و سیاست‌گذاری‌های ایالات متحده پدیدار شود. وال ستریت<sup>۲</sup> و واشنگتن متقاعد شده بودند كه تكرار تحریم نفتی هرگز برای آنان قابل تحمل نخواهد بود. گرچه حفظ و حراست از منابع نفت همیشه برای ایالات متحده در اولویت بوده است، ولی از سال ۱۹۷۳ به يك نگرانی ذهنی تبدیل شده بود. تحریم نفتی موقعیت عربستان سعودی را به‌عنوان بازیگری در سیاست جهانی بالا برد و واشنگتن را واداشت تا اهمیت ستراتیژیک پادشاهی سعودی در اقتصاد ایالات متحده را به رسمیت بشناسد. علاوه بر این، تحریم نفتی رهبران «ابشركت‌سالاری» ایالات متحده امریکا را بر آن داشت تا، به ناچار، به دنبال راه و روشی باشند كه دالرهای نفتی را به امریکا برگردانند، و این نكته كه عربستان سعودی فاقد چهارچوب‌های لازم سازمانی و اداری جهت مدیریت صحیح ثروت خود است - ثروتی كه چون قارچ رشد می‌كرد - به شدت فكر آنان را به خود مشغول كرده بود.

مازاد درآمد ناشی از افزایش بهای نفت برای عربستان سعودی موهبتی دوگانه داشت. از يك‌سو، خزانه دولتی از میلیاردها دالر پر می‌شد و از سوی دیگر، باورهای خشك مذهبی و هابیون تضعیف می‌گردید. سعودی‌های ثروتمند به دور دنیا سفر كردند و به دانشگاه‌ها و مدارس اروپائی و امریکائی وارد شدند. اتومبیل‌های فانتری خریدند و خانه‌هایشان را با كالاهاى غربی تجهیز كردند. اعتقادات مذهبی محافظه‌كاران جای خود را به شكل جدیدی از مادی‌گرایی داد. درست همین مادی‌گرایی را محل رفع نگرانی ناشی از بحران‌های نفتی آینده بود.

تقریباً بلافاصله بعد از ختم تحریم، واشنگتن مذاكره با سعودی‌ها را آغاز كرد و كمك‌های فنی، عرضه سخت‌افزار و آموزش نظامی را به آنان پیشنهاد داد. به دولت سعودی فرصتی عرضه شد تا بتواند ملت خود را به دنیای قرن بیستم وارد كند، البته تماماً در قبال برگشت دالرهای نفتی و از همه مهم‌تر تضمین‌های لازم از جانب سعودی‌ها مبنی بر عدم تكرار تحریم نفتی. مذاكرات به تشكيل سازمانی بسیار غیرعادی به نام «كمیسیون اقتصادی مشترك ایالات متحده - عربستان سعودی»، مشهور به JECOR، انجامید. این سازمان قالب ابتكاری جدید و درست نقطه مقابل برنامه سنتی كمك‌های خارجی امریکا بود، به این معنی كه با پول سعودی‌ها و بیمانكاری شركت‌های امریکائی، عربستان سعودی ساخته می‌شد.

Wall Street<sup>2</sup>. مركز اصلی تجاری و مالی نیویورك - م .

گرچه مدیریت کلی و مسؤلیت مالی این کمیسیون به وزارت خزانهداری ایالات متحده آمریکا محول شده بود، اما کمیسیون با استقلال بی‌حد و حصری عمل می‌کرد. در نهایت، در یک دوره ۲۵ ساله و بدون هیچ‌گونه نظارت عملی کنگره، میلیاردها دلار هزینه می‌شد. باوجود نقش خزانهداری آمریکا، چون ایالات متحده منبع تأمین مالی این پروژه نبود، کنگره آمریکا صلاحیت نظارت بر آن را نداشت. «دیوید هولدن» و «ریچارد جانز»، بعد از بررسی‌های گسترده پیرامون JECOR، این‌طور نتیجه‌گیری می‌کنند: «توافق نامه مزبور، در نوع خود، پردامنده‌ترین قرارداد بود که تا به حال بین ایالات متحده آمریکا و یک کشور در حال توسعه منعقد شده است. این قرارداد، بالقوه، موقعیت ایالات متحده را در کشور پادشاهی سعودی تثبیت کرده و وابستگی هر دو کشور را تقویت نمود.» (۳) در همان مراحل اولیه، وزارت خزانهداری آمریکا شرکت «مین» را به‌عنوان مشاور وارد گود کرد. رؤسایم مرا فراخواندند و به من گفتند که کارم بسیار حیاتی است و آنچه را که انجام می‌دهم و اطلاعاتی را که به دست می‌آورم باید کاملاً محرمانه باقی بماند. از نظر من، مسائل ما شبیه عملیات زیرزمینی جلوه می‌کرد. در ابتداء این‌طور به من القاء شده بود که «مین» مشاور ارشد است و نقش ستراتیژیک خواهد داشت، اما بعداً دریافتم که «مین» هم یکی از چند شرکتی است که خدمات مشاوره ارائه می‌دهند.

چون همه کارها در نهایت پنهان‌کاری انجام شده بود، از مذاکرات وزارت خزانهداری با سایر مشاوران اطلاعی نداشتم. به همین جهت، از اهمیت نقشی که در این قرارداد بی‌سابقه داشتم، به هیچ‌عنوان مطمئن نبودم. با این وجود می‌دانم که قرارداد جدید موجب گردید که شاخص‌های جدید و ضرورت روی کردهای خلاق برای جنایتکاران اقتصادی در گسترش منافع امپراتوری مطرح شود. همچنین، می‌دانم که اکثر سناریوهایی که از بطن مطالعاتم استخراج شده بود، در نهایت، به اجراء درآمد و یکی از قراردادهای اصلی و بی‌نهایت سودآور عربستان سعودی نصیب شرکت «مین» شد. به این خاطر، پاداش بزرگی هم در آن سال دریافت کردم.

کار من عبارت بود از پیش‌بینی وضعیت عربستان بعد از سرمایه‌گذاری‌های کلان در تأسیسات زیربنایی آن کشور و تهیه طرحی برای هزینه کردن آن مبالغ گزاف. خلاصه‌تر بگویم، از من خواسته شده بود تا تمام خلاقیتم را به کار گیرم و تزریق صدها میلیون دلار به اقتصاد عربستان سعودی را توجیه کنم، البته مشروط بر این که منافع شرکت‌های مهندسی-ساختمانی امریکائی در پروژه‌های عربستان سعودی را تأمین کند. به من گفته بودند که این کار را به‌تنهایی و شخصاً انجام دهم و به کارمندانم اعتماد نکنم. به این خاطر، اتاق دنج و کوچکی چند طبقه بالاتر از طبقه دفتر کارم، به این کار اختصاص یافت. به من هوشدار داده بودند که کارم هم جنبه امنیت ملی دارد و هم برای «مین» بالقوه بسیار نان و آبدار است.

البته درک می‌کردم که هدف اساسی در این پروژه خاص هدف معمول ما - مقروض کردن یک کشور به‌حدی که از عهده بازپرداخت برنیاید - نیست، بلکه یافتن راهی مطمئن برای این امر است که بتوان بخش عمده‌ای از دالره‌های نفتی عربستان را به ایالات متحده بازگرداند. در این فرایند، عربستان سعودی درگیر می‌شد؛ و اقتصادش به‌طور فزاینده‌ای با اقتصاد ما پیوند می‌خورد و وابسته می‌شد. سعودی‌ها بر اثر غربی شدن قاعده‌تاً، با ما همدرد و در نظام ما مستحیل می‌شدند.

به‌محض شروع کارم، متوجه شدم که بزهایی که در خیابان‌های ریاض می‌چرند، برای آنچه در سر می‌پروراندیم، می‌تواند کلیدی نمادین باشد. وجود بزهای زباله‌خوار در پایتخت بزرگترین پادشاهی نفتی دنیا خاری در چشم کله‌گنده‌های (جت ست‌های) سعودی در سراسر جهان بود. حتماً می‌بایستی شیوه دیگری را برای حذف زباله‌های رژیم پادشاهی صحراهایی که در تب مدرنیزاسیون به سر می‌برد، جست و جو کرد. در عین حال می‌دانستم که

اقتصاددانان اوپك روی نیاز کشورهای نفتی به استفاده بیشتر از نفت تأکید دارند. در این راستا، آنان می‌خواستند صنایع خود را توسعه دهند و، به‌جای صرفاً صادرات نفت خام، فرآورده‌های نفتی تولید کنند و، با فروش آن به خارج از کشور، درآمد بیشتری به دست آورند.

با درك این خواسته دوگانه، دری بر روی ستراتیژی گشوده شد که مطمئن بودم شرایط «برد - برد» را برای همه فراهم می‌کرد. البته گله بزها صرفاً يك نقطه شروع بود. با استفاده از درآمدهای نفتی و به خدمت گرفتن شرکت‌های امریکائی، یکی از مدرن‌ترین سیستم‌های جمع‌آوری و دفع زباله جایگزین گله بزها می‌شد و سعودی‌ها می‌توانستند به این فناوری پیشرفته افتخار نمایند.

به نظرم رسید که گله بزها می‌تواند يك طرف معادله‌ای باشد که می‌توان در اکثر بخش‌های اقتصادی عربستان سعودی به کار برد. قطعاً خانواده سلطنتی، وزارت خزانهداری ایالات متحده و رؤسایم در «مین» آن را فرمولی موفقیت آمیز به نظر خواهد رسید. بر اساس این فرمول، مبالغی گزاف جهت ساخت يك بخش صنعتی متمرکز برای تبدیل نفت خام به فرآورده‌های نفتی جهت صادرات تخصیص می‌یافت. و مجتمع‌های بزرگ پتروشیمی در مناطق صحرائی سر بر می‌آورده و پیرامون آنها شهرک‌های عظیم صنعتی ایجاد می‌شدند. طبیعتاً، چنین برنامه‌ای مستلزم ایجاد ظرفیت تولید برق به میزان هزاران مگاوات، کشیدن خطوط انتقال و شبکه توزیع برق، ساختن بزرگراه‌ها، خطوط انتقال نفت و شبکه‌های مخابرات و حمل و نقل مشتمل بر ساخت فرودگاه‌های جدید، بهبود وضعیت بنادر، گسترش وسیع بخش خدمات و ایجاد زیربنای لازم بود که این چرخنده‌ها را به گردش درآورد. همه ما امید زیادی داشتیم که این طرح، در نهایت، به مدل و الگویی برای بقیه جهان تبدیل گردد. سعودی‌های دست به کیف و آماده سفر، در تمجید از ما، رهبران سایر کشورها را به عربستان دعوت می‌کردند تا شاهد معجزات ما باشند. رهبران دعوت شده نیز، به‌نوبه خود، به ما مراجعه می‌کردند تا برای کشورشان طرح‌های مشابهی تنظیم کنیم. در اکثر موارد، برای کشورهای خارج از حلقه اوپك، یا وام‌های بانک جهانی تدارک می‌دیدند و یا از روش‌های خانه برانداز دیگری برای تأمین منابع مالی استفاده می‌کردند. به این طریق بود که به «امپراتوری جهانی» به طور شایسته‌ای خدمت می‌شد.

ضمن کار روی این مسائل، به بزها و حرفهای دیپلمات سعودی فکر می‌کردم که گفته بود: «هیچ سعودی محترمی دست به آشغال نمی‌زند.» من این جمله را در موارد و پیش آمدهای مختلفی شنیده بودم. خیلی روشن بود که سعودی‌ها نمی‌خواستند کارهای حقیر و پست را به مردم کشورشان واگذارند، حال این کار می‌خواست ایجاد مراکز صنعتی باشد یا ساختن آن. اصلاً کارگر سعودی به تعداد کافی وجود نداشت. به‌علاوه، خانواده سعودی‌ها شیوه آموزش و پرورش خاصی را برای شهروندانشان در نظر گرفته بودند که با یدی سازگاری نداشت.

سعودی‌ها ممکن بود دیگران را مدیریت کنند ولی خودشان علاقه و انگیزه‌ای به کار در ساخت وسازها و کار در کارخانه‌ها نداشتند. بنابراین، ضروری بود که نیروی کار از سایر کشورها وارد شود، البته از کشورهایی که هم کارگر ارزان باشد و هم مردم نیازمند کار؛ و ترجیحاً از کشورهای اسلامی، از کشورهای خاورمیانه یا کشورهای مثل مصر، فلسطین، پاکستان و یمن.

این چشم‌انداز وسعت نیازها و ساخت و سازها را افزایش می‌داد. زیرا برای این کارگران می‌بایستی مجتمع‌های عظیم مسکونی، مراکز خرید، بیمارستان، محل استقرار نیروهای انتظامی، کارخانه‌های تصفیه آب و فاضلاب، شبکه‌های برق، مخابرات و حمل و نقل - درواقع، آخر خط، فرصت‌های دیگری برای بررسی امکان استفاده از فناوری‌های نوخاسته مثل دستگاه‌های تولید آب شیرین، سیستم‌های مایکروویو، مجتمع‌های مراقبت‌های بهداشتی و فناوری‌های کمپیوتری فراهم می‌شد.

عربستان سعودی برای طراحان و مهندسان و سازندگان فرصتی طلائی به حساب می آمد، زیرا این بار کشوری در حال توسعه در پی مدرنیزاسیون خود بود و در عین حال منابع مالی واقعاً سرشاری داشت. باید اعتراف کنم که از این کار بسیار لذت می بردم. آمار درست و حسابی در عربستان، یا کتابخانه عمومی بوستون یا جای دیگری وجود نداشت که بتوان از آنها در مدل اقتصادسنجی استفاده کرد. در واقع، دامنه کار - یعنی تبدیل کلی و فوری کشور در چنین سطح بی سابقه‌ای - آن قدر وسیع بود که حتی اگر آماری وجود می داشت، نمی توانست کاربردی داشته باشد و بیهوده به نظر می رسید.

به هر صورت، هیچ کس این نوع تحلیل های کمی<sup>۳</sup> را، دست کم در این مرحله از برنامه های عمرانی، انتظار نداشت. در نتیجه، برای نگارش گزارشات تنها به مدد تخیلاتم آینده ای شکوفان را برای سرزمین سعودی ترسیم کردم. آمار عمومی برای ارزیابی مواردی نظیر هزینه تقریبی تولید یک مگاوات برق، یک مایل جاده، یا میزان آب آشامیدنی، فاضلاب، مسکن، اغذیه و خدمات عمومی برای یک کارگر را در اختیار داشتم. و بنا بر این هم نبود که این برآوردها را با نتایج کاملاً مشخص محاسبه کنم. وظیفه من صرفاً ترسیم یک رشته طرح های قابل اجراء (شاید بهتر باشد بگوئیم: «قابل تصور») و تخمین تقریبی هزینه های مربوطه بود.

اهداف اصلی هیچ گاه از ذهنم به دور نبودند: یعنی به حداکثر رساندن پرداخت ها به مؤسسات امریکائی و وابسته ساختن هر چه بیشتر عربستان به امریکا. مدت زیادی طول نکشید که متوجه شدم این دو هدف، در رابطه تنگاتنگ با یک دیگر پیش می روند و علاوه بر این تقریباً تمام پروژه هائی که به تازگی به اجراء گذاشته شده بودند نیاز به سرویس و بهسازی مدام داشتند. این ساخت و سازها به لحاظ فنی آن قدر پیشرفته بودند که شرکت های مجری پروژه ها پیشا پیش می دانستند که کار نگهداری و راهبری و بهسازی پروژه ها را هم خود آنها عهده دار خواهند شد. در واقع، به مرور ایام که در کارهایم پیش می رفتم، دو فهرست برای طرح هائی که در نظر گرفته بودیم تنظیم کردم، فهرست اول برای نوع قرارداد مهندسی و ساخت و سازی که ما می خواستیم به دست بیاوریم، و فهرست دوم برای توافقاتی بود که به امور مدیریت و خدمات در دراز مدت مربوط می شد. شرکت های «مین، بکتل<sup>۴</sup>، و براون و روت<sup>۵</sup>، هالبرتون، استون و وبستر<sup>۶</sup>» و سایر شرکت های مهندسی و پیمانکاران ایالات متحده برای ده ها سال منافع عظیمی نصیب شان می شد.

علاوه بر وجه کاملاً اقتصادی، عربستان به نحو دیگری به ما وابسته می شد. متحد شدن این پادشاهی نفت خیز با ایالات متحده باعث عکس العمل های نامطلوبی می شد. مثلاً، مسلمانان محافظه کار خشمگین می شدند؛ اسرائیل و سایر کشورهای همسایه نیز احساس خطر می کردند. توسعه اقتصادی این کشور احتمالاً باعث رشد یک صنعت دیگر می شد: صنعت حفاظت از شبه جزیره عربستان. شرکت های خصوصی متخصص در این امور و همچنین صنایع دفاعی و نظامی ایالات متحده می توانستند امیدوار باشند که پیمان های نان و آبداری منعقد خواهند کرد و در پی آنها، قراردادهای دراز مدت خدمات و نگهداری نصیب شان خواهد شد. حضور چنین شرکت هائی در عربستان مستلزم اجرای مرحله دیگری از پروژه های مهندسی و ساختمانی - شامل فرودگاه ها، پایگاه های موشکی، پادگان ها - و تمام امکانات زیربنائی مربوط به این تسهیلات می شد.

گزارش هایم را در پاکتی مهر و موم شده از طریق پیک اداری خطاب به «وزارت خزانه داری - مدیریت پروژه ها»

<sup>3</sup>. Quantitative Analysis  
<sup>4</sup>. Bechtel

<sup>5</sup>. Brown & Root

<sup>6</sup>. Stone & Webster

ارسال می‌کردم. گاهی اوقات با دیگر اعضای گروه ملاقات می‌کردم، یعنی با رؤسایم و نایب رئیس «مین». چون پروژه در مرحله تحقیق و بررسی بود و هنوز از سوی JECOR هم پذیرفته نشده بود، محتاطانه با صدای خاموش بین خودمان، آن را SAMA خطاب می‌کردیم. SAMA به «موضوع پول‌شوئی عربستان سعودی»<sup>۷</sup> اشاره داشت از حروف اول کلمات این عبارت ساخته شده بود. ضمن آنکه، به‌شوخ، SAMA به‌عنوان بانک مرکزی عربستان سعودی<sup>۸</sup> هم به کار برده می‌شد.

گاهی اوقات، نماینده وزارت خزانهداری امریکا هم در جلسات ما شرکت می‌کرد، ولی من به ندرت سوالی مطرح می‌کردم. به طور عمده به توضیح کارهایم، پاسخ گوئی به اظهار نظریاتشان و عمل به درخواست هایشان اکتفاء می‌کردم. نایب رئیس و نماینده خزانهداری به خصوص از ابتکار من برای تنظیم موافقت‌نامه‌های درازمدت خدمات و نگهداری خیلی تحت تأثیر قرار گرفتند. بر اساس این ایده، یکی از نایب رؤسایان عبارتی را در اشاره به پادشاهی سعودی ساخت که اغلب از آن استفاده می‌کردیم: «گاری که تا غروب بازنشستگی می‌توان دوشید». ولی، در ذهن من، به جای گاو، همچنان بز تداعی می‌شد ... طی این جلسات فهمیدم که رقبا ما هم روی مأموریت‌های مشابهی کار می‌کنند و در نهایت همه ما به انعقاد قراردادهای نان و آبدار امیدوار بودیم. فرض بر این بود که «مین» و سایر مؤسسات با پذیرش ریسک کوتاه‌مدت و پرداخت هزینه‌های کارهای مقدماتی، وارد گود رقابت می‌شوند تا بخشی از شیرینی را به دست بیاورند. با توجه به این که عدد مندرج در برگه حضور و غیاب روزانه و ساعات کار به حساب هزینه‌های عمومی بخش اداری شرکت منظور می‌شد، فرضیه مرا به شکل قاطعانه تری تأیید می‌کرد. اتخاذ چنین روشی در مرحله ارائه پیشنهاد/ تحقیق و تنظیم اکثر پروژه‌ها متداول بود. در مورد حاضر، هزینه اولیه برای سرمایه‌گذاری از ارقام متعارف بسیار بالاتر می‌رفت، اما نایب رؤسای «مین» از برگشت سرمایه‌گذاری بسیار مطمئن به نظر می‌رسیدند.

صرف‌نظر از وجود رقبا، برای همه ما مسلم بود که کار به‌اندازه کافی برای همه وجود خواهد داشت. علاوه بر این، با توجه به تجربه حرفه‌ای طولانی‌ام، می‌دانستم که پاداش به مشاورینی تعلق می‌گیرد که رویکرد و طرحشان مورد پذیرش وزارت خزانه داری قرار گرفته باشد و بهترین پاداش‌ها نیز به مشاورینی تعلق می‌گیرد که طرحشان به مرحله اجراء درآید. طبیعتاً، مشاورانی که پیشنهادهایشان اجراء می‌شد، بهترین قراردادها هم نصیبشان می‌شد. این موضوع برای من به‌عنوان یک نبرد شخصی مطرح بود، که سناریوهایی را طراحی کنم که به مرحله ساخت برسد. ستاره بخت من در شرکت «مین» با سرعت سیر سعودی طی می‌کرد. به‌عنوان کسی که در پروژه SAMA ، نقش اصلی را ایفاء می‌کرد، شتاب این صعود تضمین شده بود، البته در صورت موفقیت پروژه.

در جلسه‌های مان، در مورد این احتمال که SAMA و کل عملیات JECOR پایه‌گذار رسم و روال جدیدی خواهد بود بی‌پرده گفت و گو می‌کردیم. این رویکرد ابتکاری بود برای ایجاد کارهای پرسود در کشورهایی که نیازی به اخذ وام از بانک‌های بین‌المللی نداشتند. روشن است که کشورهای نظیر ایران و عراق از این دسته از کشورها بودند. به علاوه، با در نظر گرفتن طبیعت انسانی، رهبران چنین کشورهایی، در چشم و هم‌چشمی با عربستان سعودی، در معرض تحریک قرار داشتند. بی شک، تحریم نفتی ۱۹۷۳ که در ابتداء بسیار منفی به نظر می‌رسید، در نهایت سفره رنگینی بود که به‌طور غیرمنتظره برای شرکت‌های مهندسی- ساختمانی گسترده شد و به توسعه هر چه بیشتر «امپراتوری جهانی» انجامید.

<sup>7</sup>. Saudi Arabian Money-Laundering Affair  
<sup>8</sup>. Saudi Arabian Monetary Agency (SAMA)

در اتاق کنفرانس خصوصی اداره یا در آپارتمانم که به پارک عمومی بوستون مشرف بود، خودم را طی هشت ماه حبس کردم؛ البته به دفعات، و هر دفعه برای چند روز به شکل فشرده کار می‌کردم و در این مدت، روی آن مرحله خیالی پروژه، کار می‌کردم. کارمندانم همگی مأموریت‌های دیگری داشتند که بدون من از عهده آنها برمی‌آمدند، گرچه به‌طور ادواری سرکشی و کنترل‌شان می‌کردم. به‌مرور زمان، موضوع از حالت محرمانه بیرون آمد. افراد بیشتری پی می‌بردند که طرح بزرگی در ارتباط با عربستان سعودی در حال اجراء است. بر هیجان‌افزوده می‌شد و شایعات، دهان به دهان، می‌چرخید. نایب رؤسا و نمایندگان خزانهداری هم بی‌پرده تر صحبت می‌کردند. به اعتقاد من، دلیل این امر این بود که به مرور جزئیات توطئه بیشتر رو می‌شد و آنها نیز به اطلاعات بیشتری دسترسی پیدا می‌کردند.

بر اساس این طرح که به‌تدریج توسعه می‌یافت، واشنگتن از عربستان سعودی می‌خواست که تأمین نفت و حفظ قیمت آن را تضمین کند، که البته می‌تواند دچار نوساتی شود ولی همواره باید در سطح قابل قبول برای امریکا و متحدانش باشد. اگر سایر کشورها از قبیل ایران، عراق، اندونزی و یا ونزولا تهدید به تحریم نفتی می‌کردند، عربستان سعودی در موقعیتی خواهد بود که با منابع عظیم نفتی خود می‌تواند کاستی‌ها را جبران نماید و همین امر کافی خواهد بود که دیگران را از تحریم نفتی منصرف سازد. در قبال این تضمین، واشنگتن پیشنهاد فوق‌العاده جذابی به دربار سعودی ارائه می‌داد: یعنی متعهد می‌شد که از خاندان سعود صراحتاً حمایت به عمل بیاورد و در صورت نیاز از نظر نظامی نیز از آنها پشتیبانی نموده و به این طریق، ادامه حیات دربار سعودی در مقام حکام کشورشان را تضمین کند.

با توجه به موقعیت جغرافیایی سعودی، و فقدان قدرت نظامی و آسیب‌پذیری کامل آن کشور در برابر همسایگانی از قبیل ایران، عراق، سوریه و اسرائیل، SAMA معامله‌ای بود که دربار سعودی به‌سختی می‌توانست از آن صرف‌نظر کند. بنابراین، واشنگتن با استفاده از تفوق خود، شرط تعیین‌کننده دیگری را تحمیل کرد، شرطی که نقش جنایتکاران اقتصادی در جهان را بازتعریف می‌کرد. به این طریق روال و الگویی مطرح شد که بعداً می‌توانست در مورد سایر کشورها به‌ویژه در مورد عراق اعمال شود. وقتی به گذشته فکر می‌کنم، گاه درک این نکته برایم بسیار مشکل است که چگونه عربستان سعودی به این شرط تن درداد. قطعاً وقتی اکثر دنیای عرب، اعضای اوپک و سایر کشورهای اسلامی به شرایط معامله و نحوه تسلیم دربار سعودی به خواسته‌های واشنگتن پی بردند، احساس نفرت کردند.

شرط معامله عبارت بود از: خرید اوراق بهادار دولت ایالات متحده امریکا<sup>۹</sup> توسط عربستان سعودی از محل دالره‌های نفتی. در عوض، درآمد حاصل از بهره این اوراق بهادار توسط وزارت خزانهداری ایالات متحده به نحوی هزینه می‌شد که عربستان سعودی بتواند از جامعه قرون وسطانی خارج شود و پا به دنیای مدرن و صنعتی بگذارد. به بیان دیگر، بهره‌ای که از میلیاردها دالر حاصل از درآمد نفت سعودی به شرکت‌های امریکایی پرداخت می‌شد تا طرح تخیلی من (و قاعدتاً بعضی از رقبایم) تحقق یابد، و عربستان به یک قدرت صنعتی و مدرن تبدیل شود. وزارت خزانهداری ایالات متحده، از جیب سعودی‌ها، ما را استخدام می‌کرد تا پروژه زیربنایی و حتی شهرهای کاملی در سراسر شبه‌جزیره بسازیم.

گرچه سعودی‌ها این حق را برای خود حفظ کرده بودند که در ماهیت کلی پروژه‌ها اعمال نظر نمایند، اما واقعیت این بود که گروهی از نخبگان خارجی (از نظر مسلمانان، اکثراً لامذهب) شکل آتی و آرایش اقتصادی شبه‌جزیره

<sup>۹</sup>. US Government Securities



عربستان را تعیین می‌کردند. و این امر در کشوری اتفاق می‌افتاد که بر اصول محافظه‌کارانه و هابی تأسیس شده بود و چند قرن بود که طبق آن اصول اداره می‌شد. به نظر می‌رسید که در اعتقاداتشان جهش بزرگی صورت گرفته است. با وجود این، و تحت شرایط موجود، به علت فشار سیاسی- نظامی و اشنگتن، تردید داشتیم که خانواده سعودی گزینه‌های زیادی پیش‌رو داشته باشند.

از دیدگاه ما، چشم‌انداز منابع عظیم حد و مرزی نمی‌شناخت. موضوع به قراردادی مربوط می‌شد که به نفع هر دو طرف بود که در نوع خودش بی سابقه و بیعت‌گذار به نظر می‌رسد. و چون کسی مجبور نبود تأییدیه کنگره را اخذ کند، این معامله را بیش از پیش دلپذیرتر می‌ساخت. شرکت‌ها، به‌ویژه شرکت‌های خصوصی مثل «مین و بکتل»، از فرایند اخذ تأییدیه کنگره نفرت دارند و ترجیح می‌دهند که دفاتر مالی و اسرار شرکتی خود را به روی کسی نگشایند. «توماس لیپمن»، استادیار مؤسسه خاورمیانه<sup>10</sup> و روزنامه‌نگار سابق، نکات مهم این قرارداد را به شرح زیر خلاصه می‌کند:

«سعودی‌ها که در پول غلت می‌زنند، دالره‌های نفتی خود را تحویل وزارت خزانهداری ایالات متحده می‌دهند و این پول در حساب‌ها نگهداری می‌شود تا زمانی که از محل آن، به فروشندگان و کارمندان پرداخت شود. این روش علاوه بر این که اطمینان می‌داد که پول‌های سعودی به آمریکا برگشت داده می‌شود، ایجاد اطمینان می‌کرد که مدیران کمیسیون اقتصادی هر پروژه‌ای را که به نظر خودشان و سعودی‌ها مفید تشخیص دهند، بدون ارجاع و کسب اجازه از کنگره، به مرحله اجرا گذارند.»

تنظیم این معاهده تاریخی آن قدر سریع صورت گرفت که کسی فکرش را هم نمی‌کرد. حالا، باید دنبال اجرائی کردن آن می‌رفتیم. برای آغاز فرایند اجراء، شخصی از بالاترین سطوح دولت به عربستان اعزام شد. تا مأموریت خیلی محرمانه‌ای را به انجام رساند. هرگز نفهمیدم چه کسی سرانجام اعزام شد ولی باورم این است که این مأموریت را به هنری کیسینجر واگذار کردند.

سفیر این مأموریت، هر که بود، اولین وظیفه‌اش این بود که وقایع ایران در زمان مصدق و تلاش وی برای مصادره منافع نفتی بریتانیا BP را برای خانواده سلطنتی سعودی باز گوید.

وظیفه بعدی او پیشنهاد طرحی خیلی جذابی بود که سعودی‌ها نتوانند دست رد به سینه آن بزنند. و در عین حال به آنها یادآوری کنند که گزینه چندانی پیش رویشان ندارند. و به آنها تفهیم کردند که اگر پیشنهادات ما را بپذیرند از آنها حمایت خواهیم کرد و در غیر این صورت به سرنوشت مصدق دچار خواهند شد. وقتی سفیر این مأموریت به واشنگتن بازگشت، اطلاع داد که سعودی‌ها از خواست واشنگتن تبعیت خواهند کرد.

فقط يك مانع كوچك وجود داشت. و آن هم این بود که می‌بایستی برخی از مقامات کلیدی دولت سعودی را نیز قانع می‌کردیم. بنا به اطلاع، این موضوع امری خانوادگی بود. در عربستان از مردم سالاری خبری نبود. با این وجود، اجماع نظر در چهارچوب خانواده سعودی يك ضرورت بود.

در سال ۱۹۷۵ به من مأموریت داده شد تا با یکی از این مقامات کلیدی ملاقات کنم. از او همیشه به‌عنوان شاهزاده W یاد می‌کنم و هیچ‌وقت هم برایم مشخص نشد که آیا او تاجگذاری کرده است یا نه. وظیفه داشتم او را قانع کنم که پروژه SAMA پولشوئی پول سعودی هم به نفع کشورش است و هم به نفع خودش.

آن‌طور که در بادی امر به نظر می‌رسید، کار خیلی ساده‌ای نبود. شاهزاده W مدعی بود که به وهابیت معتقد است و نمی‌خواهد کشورش جا پای سوداگری غربی بگذارد. او همچنین ادعا می‌کرد که به ماهیت موزیانه پیشنهاد ما واقف

<sup>10</sup>. Middle East Institute

است و ما همان اهداف صلیبون هزاره قبل - یعنی مسیحی کردن جهان عرب - را دنبال می‌کنیم. در واقع، تا حدی هم حق با او بود. به عقیده من، تفاوت صلیبیون و ما در ابعاد اهدافمان بود. کاتولیک‌های قرون وسطی در اروپا مدعی بودند که می‌خواهند مسلمانان را از جهنم نجات دهند و ما ادعا می‌کردیم که می‌خواهیم به سعودی‌ها کمک کنیم تا متجدد شوند. در حقیقت، فکر می‌کنم که مجاهدان مسیحی مثل «ابشرکت‌سالاری» پیش از همه در پی توسعه امپراتوری خود بودند.

قطع نظر از اعتقادات مذهبی، شاهزاده نقطه ضعفی هم داشت و آن علاقه شدیدش به زیبا رویان موطلائی بود. ذکر این مطلب به صورت کلیشه‌ای مغرضانه تقریباً مضحک به نظر می‌رسد. ولی باید بگویم که شاهزاده W تنها فرد در میان سعودی‌هایی که می‌شناختم بود، که میل زیادی به موی طلائی داشت، یا حداقل تنها کسی بود که دستش را برای من رو کرد با این وجود، این موضوع در این قرارداد تاریخی نقش مهمی داشت، ولی می‌خواستم نشان دهم که من برای اجرای مأموریتی که به عهده داشتم تا کجا باید پیش می‌رفتم.

## فصل ۱۶

### از دلالتی محبت تا تأمین مالی اسامه بن لادن

شاهزاده W از همان ابتداء به من گفته بود هر زمان به بوستون می‌آید انتظار دارد که زنی که بتواند رضایتش را جلب کند از او پذیرائی کند و وظایف این زن و رای وظایف یک همراه ساده خواهد بود. اما قطعاً منظورش فاحشه‌های تلفنی نبودند زیرا خود او و یا اعضای خانواده اش می‌توانند آنها را برحسب تصادف در خیابان و یا میهمانی‌ها ملاقات کنند. ملاقات‌های من با شاهزاده در خفاء صورت می‌گرفت و این امر برآوردن هوس‌های او را برایم آسان‌تر می‌کرد.

«سالی»<sup>۱۱</sup> زنی بود زیبا با موهای طلائی و چشم‌های آبی که در حومه بوستون زندگی می‌کرد. شوهرش خلبان خطوط هوایی «یونایتد ایر لاین» بود و دائماً در مأموریت و سفر به سر می‌برد و در عین حال روابط جنسی برون همسری اش را نیز به هیچ عنوان پنهان نمی‌کرد. رفتار «سالی» نسبت به روابط شوهرش بی‌قید و تکلف بود. از حقوق همسرش و تمام مزیت‌هایی که شامل حال همسران خلبانها می‌شد راضی بود و در خانه مجلی زندگی می‌کرد. ده سال پیشتر، «سالی» جزء هیپی‌ها بود و به روابط جنسی بی‌قید و بند نیز عادت داشت. ضمناً در این فکر بود که علاوه بر حقوق شوهرش به نحوی درآمد مخفیانه‌ای برای خودش دست و پا کند. «سالی» موافقت کرد که یک بار شاهزاده W را ملاقات کند، ولی از پیش اعلام کرد که ادامه روابطشان بستگی به رفتار شاهزاده خواهد داشت.

بخت با من یار بود و این دو نفر با هم جور شدند.

روابط جنسی شاهزاده W با «سالی» - تبصره مختصری از پروژه SAMA - بود که در عین حال مشکلات خاصی را برای من به وجود آورد. شرکت «مین» شرکاء و همکاران را از انجام هر کار غیرقانونی منع کرده بود - اما، از دیدگاه حقوقی، من دلال محبت شده بودم که در ماساچوست فعالیت غیرقانونی تلقی می‌شد. مسأله عمده این بود که چگونه به «سالی» بابت خدماتش حقوق پرداخت شود. خوشبختانه واحد حسابداری دست مرا در هزینه‌ها خیلی باز گذاشته بود. در پرداخت انعام ملاحظه‌ای نداشتم و یکی از خدمه رستوران بسیار مجلل و

<sup>۱۱</sup>. Sally

باشکوهی را متقاعد کردم که تعدادی رسید سفید به من بدهد. در آن روزگار، رسیده‌ها هنوز با دست نوشته می‌شد و از کامپیوتر خبری نبود.

شاهزاده W به‌مرور گستاخ‌تر می‌شد و از من می‌خواست ترتیبی بدهم که «سالی» به عربستان برود و در خانه خصوصی او زندگی کند. در آن سال‌ها، این خواست بی‌سابقه‌ای نبود. تجارت زنان جوان بین بعضی از کشورهای اروپایی و خاورمیانه بسیار متداول بود. با این زنان برای دوره زمانی مشخصی، قراردادی تنظیم می‌شد و در انقضای مدت، آنان با حساب بانکی بسیار قابل ملاحظه‌ای به کشور خودشان بازمی‌گشتند. روبرت بایر، افسر ویژه، با تجربه بیست سال خدمت در حوزه مدیریت عملیات در «سیا» و متخصص امور خاورمیانه، این‌طور جمع‌بندی می‌کند: «در اوایل دهه ۱۹۷۰، آغاز سرازیر شدن دالرهای نفتی، لبنانی‌های مبتکر زنان روسپی را برای شاهزادگان پادشاهی سعودی قاچاق می‌کردند و چون کسی در دربار حساب و کتابی نگه نمی‌داشت، لبنانی‌ها ثروتهای افسانه‌ای به هم زدند.» (۱)

با این وضعیت آشنا بوم و کسانی را هم می‌شناختم که ترتیب چنین قرار و مدارهایی را بدهند، ولی برای من دو مانع عمده وجود داشت؛ یکی «سالی» و دیگری نحوه پرداخت به او. اطمینان داشتم که «سالی» تمایلی به ترک بوستون و زندگی در عمارتی در کویرهای خاورمیانه ندارد. ثانیاً، رسیده‌های رستوران دیگر برای پرداخت چنین وجوهی مناسب نبود.

شاهزاده W مشکل دوم را حل کرد و به من اطمینان داد که پرداخت به معشوقه‌اش را خود بر عهده خواهد گرفت و من تمهیدات اولیه را می‌بایست فراهم می‌کردم. بعداً خیالم کمی راحت‌تر شد، و شاهزاده W اظهار داشت که معشوقه مورد نیازش در عربستان ضرورتی ندارد که همان «سالی» باشد که وی را در بوستون ملاقات می‌کند. با دوستانم در لندن و آمستردام که ارتباطات لبنانی داشتند تماس‌هایی گرفتم و ظرف یکی دو هفته، یک «سالی» ثانویه قرارداد را امضاء کرد.

شاهزاده W آدم پیچیده‌ای بود. «سالی» نیازهای جنسی او را ارضا می‌کرد و قابلیت من در این زمینه اطمینانش را جلب کرده بود. با تمام این تفصیلات، او به هیچ وجه قانع نشده بود که پروژه SAMA استراتژی است که وی اجرای آن را بخواهد برای کشورش توصیه کند. مجبور بودم با تلاش بیشتر، او را قانع کنم. ساعت‌ها صرف ارائه آمار و ارقام و مطالعاتی کردم که قبلاً در مورد سایر کشورها گردآورده بودم، از جمله مدل‌های اقتصادسنجی در مورد کویت، که قبل از اعزام به اندونزی و در دوران آموزش با «کلودین» تنظیم کرده بودم، و کمک کردم تا آنها را تحلیل کند. او در نهایت نرم شد.

از آنچه بین سایر همکارانم و دیگر مقامات کلیدی سعودی گذشت مطلع نیستم. تنها می‌دانم که خاندان سلطنتی همه پیشنهادها را پذیرفت و یکی از سودآورترین قراردادهای نسیب شرکت «مین» شد که تحت نظارت وزارت خزانه داری امریکا به اجرا گذاشته می‌شد. به ما مأموریت داده شد تا، با بررسی کامل شبکه به هم ریخته و کهنه برق عربستان، شبکه جدیدی را طراحی کنیم که با استاندارد برق رسانی ایالات متحده هم تراز باشد.

طبق معمول، این من بودم که می‌بایستی اولین گروه را برای تنظیم پیش‌بینی‌های اقتصادی و ظرفیت بار الکتریک، برای هر یک از مناطق، به عربستان می‌فرستادم. هم‌زمان، سه نفر از افراد با تجربه‌ای که برای من کار می‌کردند، برای رفتن به ریاض خودشان را آماده می‌کردند، ولی از بخش امور حقوقی شرکت خودمان به ما اطلاع دادند که بر اساس قرارداد دفتر کارمان در ریاض باید تا چند هفته آینده کاملاً تجهیز و آماده بهره‌برداری شود. ظاهراً به این ماده از قرارداد طی ماه گذشته توجهی نشده بود.

یکی از مفاد قرارداد این بود که کلیه تجهیزات باید ساخت عربستان سعودی یا ایالات متحده باشد؛ و چون عربستان فاقد کارخانه برای ساخت چنین تجهیزاتی بود، تمامی اینها باید از ایالات متحده ارسال می‌شد. با تأسف بسیار، فهمیدیم که صفی طولانی از نفتکش‌ها برای ورود به بنادر عربستان تشکیل شده است و، در نتیجه، حمل محموله به پادشاهی عربستان نیازمند چند ماه وقت است.

شرکت «مین» قرار نبود به‌خاطر مبلمان اداری چند اتاق، این قرارداد با ارزش را از دست بدهد. در جلسه‌ای با مشارکت همه طرف‌های کاری، درباره این موضوع، مشورت کردیم. راحل مشترك این بود که يك بونینگ ۷۴۷ در بست اجاره و آن را با اجناس لازم از مغازه‌های حول و حوش بوستون پر کنیم و به عربستان بفرستیم. در تخیلاتم به خودم می‌گفتم داستان خیلی هیجان‌انگیزتر می‌شد اگر خلبان هواپیمای یونایتد ایرلاین نیز که وسایل ما را به عربستان حمل خواهد کرد شوهر همان زنی از آب در می‌آمد که در به دام انداختن خاندان سعودی نقش مهمی ایفا کرده بود.

معامله بین ایالات متحده و عربستان سعودی عملاً این کشور پادشاهی را يك شبه زیر و رو کرد. بر اساس قرارداد دویست میلیون دلاری با «شرکت مدیریت زباله» (2)، دویست دستگاه ماشین جمع‌آوری زباله و متراکم‌کننده زباله به رنگ زرد جایگزین بزها شدند. به همین طریق، تمام بخش‌های اقتصادی عربستان، از کشاورزی و انرژی گرفته تا آموزش و پرورش و مخابرات، مدرن شد. توماس لیمن در سال ۲۰۰۳ این‌طور اظهار نظر می‌کند: «امریکایی‌ها چشم انداز گسترده و صحرائی عربستان را که پیش از این انباشته از چادرها و کلبه‌های گلی روستائیان و صحرا نشینان بود با فراکنی‌های خود دگرگون ساختند. تحولات در سطحی است که اکنون بر سر هر کوی و برزنی، يك کافی‌شاپ استارباکس<sup>۱۲</sup> می‌توان یافت، و در بخش ورودی هر ساختمانی بر اساس موازین مدرن معماری شیب راهی برای صندلی چرخدار تعبیه شده است. عربستان اکنون کشوری است برخوردار از بزرگراه‌های ویژه، خدمات کمپیوتری، مراکز خرید مجهز به تهویه مطبوع هوا با فروشگاه‌های پرزرق برق که مشابه آنها در نقاط مرفه امریکا یافت می‌شود، هتل‌های درجه يك، رستوران‌های سلف سرویس، تلویزیون ماهواره‌ای، بیمارستان‌های عصری، برج‌های اداری مرتفع و شهرک‌های تفریحی با امکانات پیچیده و مدرن.» (۳)

طرح‌هایی که در سال ۱۹۷۴ پایه‌ریزی کرده بودیم، به شاخص‌های تعیین‌کننده مذاکرات آینده ما با کشورهای نفت خیز تبدیل شد.

به این معنا که SAMA و JECOR به مرحله بعدی عملیاتی تبدیل شد که «کرمیت روزولت» در ایران به انجام رسانده بود.

ما پیوسته زرادخانه سلاح‌های سیاسی-اقتصادی را بهینه‌سازی می‌کردیم که توسط نسل جدیدی از سربازان برای توسعه امپراتوری جهانی به کار گرفته می‌شد.

موضوع پول شونی عربستان سعودی و هیأتی که به این موضوع پی‌گیری می‌کرد در عرصه امور قضائی بین المللی نیز بیعت گذار شد. این مسأله در مورد عیدی امین داد خلی مشهود بود. وقتی که دیکتاتور مشهور اوگاندائی راهی تبعید شد، از عربستان سعودی به او پناهندگی داد.

گرچه وی مستبدی جانی<sup>۱۳</sup> و مسؤول قتل یکصد تا سیصد هزار نفر تلقی می‌شد، با این وصف دربار سعودی برای

12. Starbucks قهوه‌خانه زنجیره‌ای امریکائی.  
13. این «مستبدجانی» در اسرائیل آموزش نظامی دید و توسط بریتانیا در

دوران بازنشستگی وی و تا آخر عمرش، شرایط زندگی آسوده و پرتجملی را همراه با اتومبیل‌های متعدد و خدمت گذاران خانگی برایش فراهم کرد.

ایالات متحده اعتراض نیم‌بندی به موضوع کرد ولی از ترس تحت شعاع قرار گرفتن روابطش با سعودی‌ها، از پی‌گیری اعتراض خودداری کرد. عیدی امین سال‌های آخر عمرش را با ماهیگیری و پیاده‌روی در ساحل گذراند. وی در سال ۲۰۰۳ در سن هشتادسالگی به علت نارسائی کلیه فوت کرد. (۴)

عجیب‌تر و آسیب‌رسان‌تر شرایطی بود که به عربستان سعودی اجازه داد تا در تأمین منابع مالی تروریسم بین‌المللی نقش فعال داشته باشد. ایالات متحده به هیچ عنوان خشنودی‌شان را از حمایت‌های مالی عربستان سعودی به اسامه بن لادن که در سال‌های هشتاد علیه شوروی در افغانستان می‌جنگید پنهان نکردند. واشنگتن و ریاض جمعاً سه و نیم میلیارد دلار به «مجاهدین» (۵) کمک کردند، گرچه رقم بسیار بالاتر هم رفت.

در اواخر سال ۲۰۰۳، مجله امریکائی «اخبار و گزارش جهانی»<sup>۱۴</sup> با استفاده از مدارک دادگاه‌ها، گزارش‌های اطلاعاتی داخلی و خارجی، مصاحبه با ده‌ها نفر از مأموران دولتی و کارشناسان مرتبط با تروریسم و امور خاورمیانه، بررسی جالبی انجام داد که شمه‌ای از نتیجه این بررسی را می‌توان در زیر دید:

شواهد مسلمی در دست است که متحد قدیمی امریکا و بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت، یعنی عربستان سعودی، به‌قول یکی از مسؤولین ارشد خزانه‌داری امریکا، به «کانون» تأمین مالی تروریست‌ها تبدیل شده است.

بعد از دو ضربه ناشی از انقلاب ایران و جنگ شوروی در افغانستان، موضوع از سال ۱۹۸۰ شروع شد و اکثر مؤسسات نیمه رسمی خیریه در عربستان سعودی به منبع اصلی تأمین مالی جنبش رو به رشد جهادیون تبدیل شدند. مبالغ یاد شده صرف اداره اردوگاه‌های آموزشی شبه‌نظامیان در سطح بیست کشور، خرید اسلحه و جذب اعضای جدید می‌شد. مشاوران اطلاعاتی می‌گفتند که سعودی‌ها قویاً از ایالات متحده خواسته‌اند که چشمپوشی را روی چنین اموری ببندد. هر کس که به‌نوعی در ارتباط با عربستان بود، خواه سفراء، رؤسای پایگاه‌های سیا، حتی وزراء و معاونان آنان در کابینه از طریق قراردادهای میلیاردی، وام‌های بلاعوض و حقوق‌های گزاف، همه مشغول لفت و لیس بودند...

شنودهای مخابرات الکترونیک حاکی از آن بود که اعضای دربار سعودی نه‌تنها به «القاعده» بلکه به سایر گروه‌های تروریستی هم کمک می‌کردند. (۶)

بعد از حمله به ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در سال ۲۰۰۱، شواهد بیشتری در مورد روابط پنهانی بین واشنگتن و ریاض رو شد. در اکتوبر ۲۰۰۳، مجله *وِنِیتی فِیر*، طی گزارشی مبسوط و تحت‌عنوان «برای نجات سعودی‌ها» اطلاعاتی را افشاء کرد که قبلاً به اطلاع عموم نرسیده بود. داستان برخاسته از این گزارش مبنی بر روابط بین خانواده بوش، دربار سعودی و خانواده بن لادن مرا هیچ متعجب نکرد. برای من روشن بود که روابط آنان حداقل به دوران SAMA پول شوئی عربستان سعودی در سال ۱۹۷۴ باز می‌گردد که بوش پدر در سازمان ملل (۷۳-۱۹۷۱) سفیر ایالات متحده بود و سپس به دوره ریاستش در سیا (۷۷-۱۹۷۶). آنچه تعجب مرا برانگیخت این بود که حقیقت بالاخره به مطبوعات راه یافت. مجله *وِنِیتی فِیر* نتیجه می‌گیرد: خانواده بوش و دربار سعودی، دو خاندان قدرتمند دنیا، بیش از بیست سال سابقه پیوند نزدیک شخصی، تجاری و سیاسی داشته‌اند...

کشور اوگاندا به قدرت رسید - م. News & World Report<sup>14</sup>

در بخش خصوصی، هارکن انرژی<sup>۱۵</sup> - شرکت نفتی‌ای با سرمایه‌گذاری «جرج دبلیو بوش» که چندان هم سر پا نبود، از حمایت‌های بی‌دریغ سعودی‌ها بهره‌مند شد.

اخیراً رئیس جمهور اسبق، بوش پدر، و دوست قدیمی‌اش - «جیمز بیکر<sup>۱۶</sup>» - وزیر اسبق امور خارجه آمریکا، سراغ سعودی‌ها رفتند تا برای گروه «کارلایل<sup>۱۷</sup>»، بزرگترین مؤسسه خصوصی سرمایه‌گذاری در جهان، سرمایه جذب کنند. امروز، در این گروه مالی که گفته می‌شود سرمایه‌گذارش يك سعودی متهم به طرفداری از گروه‌های تروریستی است، بوش (پدر رئیس جمهور) همچنان به‌عنوان مشاور عالی خدمت می‌کند...

درست چندروز بعد از یازده سپتمبر، سعودی‌های ثروتمند، از جمله اعضای خانواده بن‌لادن، با هواپیماهای جت خصوصی از ایالات متحده فرار کردند. کسی مسؤولیت صدور اجازه خروج این پروازها و کنترل مسافران آنها را به عهده نگرفت. آیا رابطه طولانی خانواده بوش با سعودی‌ها به این پروازها کمک نکرد؟

ادامه دارد

---

<sup>15</sup> Harken Energy  
<sup>16</sup> James Baker III  
<sup>17</sup> Carlyle Group